

نگاهی دوباره به غلط نویسیم

علی خزاعی فر

چنان‌که در شماره قبل وعده کردیم، در این شماره بخشی را به بزرگداشت زنده‌یاد ابوالحسن نجفی اختصاص داده‌ایم. ابوالحسن نجفی در سه حوزه زبان، ادبیات و ترجمه خدمات بزرگی انجام داده است. در این بخش، بحث را به بررسی کتاب *غلط نویسیم* محدود کرده‌ایم. درباره خدمات استاد در حوزه ترجمه، امیدوارم در فرصتی دیگر به تفصیل صحبت کنیم.

کتاب *غلط نویسیم* اولین بار در سال ۱۳۶۶ منتشر شد. این کتاب اگرچه در زمان انتشار با استقبال عموم اهل قلم روبرو شد، (ده هزار نسخه آن ظرف دو هفته به فروش رسید)، اما مخالفینی هم داشت که بیشتر از منظر زبانشناسی بر کتاب می‌تاختند. حرف کلی آن‌ها این بود که کتاب واپسگراست، چون حرکتی خلاف جهت حرکت طبیعی زبان را ترویج می‌کند. کسانی هم بودند که با اصل کتاب موافق بودند و فقط به برخی موارد به قول مؤلف «غلط» ایراد داشتند. پس از گذشت نزدیک به سی سال از انتشار کتاب و فروکش کردن شدت بحث‌های موافق و مخالف و نیز تجدید نظرهای متعدد نویسندگان در کتاب، بر آن شدیم تا ببینیم تأثیر این کتاب بر نسل جوان‌تری از نویسندگان و مترجمان چه بوده و آن‌ها کتاب را چگونه ارزیابی می‌کنند. اینان در پاسخ به سوالات زیر از وجوه مختلف به کتاب نگریسته‌اند: آیا در چارچوب نظام آموزشی و فرهنگی ایران، فکر می‌کنید این کتاب تأثیر مثبتی بر نگارش فارسی داشته است؟ آیا کتاب تالی فاسد هم داشته است؟ اصلاً چرا اهل قلم که درکی شمی و حرفه‌ای از زبان مادری خود دارند باید نگران غلط نوشتن باشند؟ به نظر شما دیدگاه نجفی درباره گرت‌برداری به چه دیدگاهی درباره روش ترجمه و بسط زبان می‌رسد؟

کتاب یا فرهنگ *غلط نویسیم* ساختاری ابتکاری ندارد. حداقل در زبان انگلیسی کتاب‌های مشابهی برای کاربرد درست زبان وجود دارد، از آن جمله است فرهنگ کاربرد *انگلیسی مدرن*، اثر فولر، که نخستین بار در سال ۱۹۶۶ منتشر شد و از آن زمان

تاکنون بارها بازنگری و چاپ شده است. در ایران علاوه بر نیاز طبیعی که نویسندگان، به خصوص نویسندگان نوپا به این قبیل کتابها دارند، عامل دیگری هم بر شدت این نیاز افزوده است و آن ترجمه است. اصلاً شاید مترجمان بودند، و نه نویسندگان، که توجه نجفی را به اهمیت این موضوع جلب کردند. کاربرد نادرست زبان ابتدا از ترجمه‌ها آغاز شد و کار به جایی رسید که نجفی خودش کاربرد نادرست زبان در ترجمه را فاجعه‌اندیشه نامید؛ وضعیت بلبشویی را که مترجمان ناآشنا به زبان از همان دهه ۳۰ ایجاد کرده بودند وجود چنین کتابی را اقتضا می‌کرد.

از جمله مشکلاتی که اهل زبان در کاربرد زبان با آن‌ها روبرو می‌شوند، وجود صورت‌های غلط و صورت‌های متعدد و نیز صورت‌های وام گرفته شده از زبان‌های خارجی است. بدیهی است مفهوم «غلط» را نمی‌توان به تمامی موارد فوق اطلاق کرد. بسیاری از صورت‌های غیرمعیار یا صورت‌های وام گرفته شده در زبان فارسی تثبیت شده‌اند و وجود این صورت‌ها در کنار صورت‌های معیار و بومی به زبان فارسی غنا می‌بخشند و قدرت نویسنده برای ایجاد سبک و برای نوشتن در بافت‌های مختلف را افزایش می‌دهند.

بخش اعظم اقلام غلط نویسیم به توصیف صورت‌های مختلف اقلام زبانی و انتخاب یک صورت به عنوان صورت معیار اختصاص دارد. در این موارد، شیوه کار نجفی همچون کار فولر شیوه‌ای توصیفی است. اما در مورد تعدادی از اقلام، به‌ویژه اقلامی که در اثر گرده‌برداری از زبان‌های خارجی ساخته شده‌اند، نویسنده از قلمروی توصیف خارج شده و به قلمروی ذوق وارد شده است و برای توجیه انتخاب‌های ذوقی خود روش‌های مختلفی به کار گرفته است. از جمله این روش‌ها یکی استدلال «منطقی» است؛ بدیهی است ساخت صورت‌های زبانی همیشه منطقی‌پذیر نیست. از طرف دیگر، نویسنده معیاری برای قبول تحوّل در صورت‌های قدیمی تثبیت شده و رد صورت‌های جدید نمی‌دهد. البته گاه صورت جدید در اثر بی‌اطلاعی مترجم از زبان مادری خود وارد زبان شده در حالی که در زبان فارسی، صورتی به همان معنی و با همان کاربرد وجود دارد (مثل بی‌تفاوت و بی‌اعتنا). در چنین مواردی نویسنده می‌تواند صورت زبانی موجود را توصیه کند بی‌آنکه صورت جدید را «غلط» بداند. ولی در مواردی که صورت‌های جدید صرفاً صورت‌هایی زاید نیستند بلکه یا اختلاف معنایی و کاربردی با صورت‌های موجود دارند و یا اصلاً صورت مشابه در زبان ندارند، اگر

نویسنده حکم به غلط بودن آن‌ها بدهد در این صورت، زبان را از داشتن صورت‌های لازم و مفید محروم می‌کند. درست است که زبان فارسی با توجه به قدمت آن در سطح خود غنای واژگانی، نحوی، معنایی و کاربردی حیرت‌انگیزی دارد، اما هیچ زبانی خودکفا نیست و اساساً توصیه وقتی معنی دارد که زمینه‌ای برای پذیرش آن وجود داشته باشد.

من خودم در کلاس‌های ترجمه در مورد اقلام عاریه‌ای از درست و غلط صحبت نمی‌کنم اما وقتی در مقابل این اقلام، صورت‌های فارسی را می‌آورم، دانشجویان اقعان شده و بدون بحث، صورت فارسی را می‌پذیرند. کمتر قلم به دست صاحب ذوقی است که آن‌چه را که خود دارد ز بیگانه تمنا کند. هرچه از صورت‌های فارسی بیشتر استفاده کنیم متن، فارسی‌تر شده و درک معنی، راحت‌تر صورت می‌گیرد. این امتیازی است که صورت‌های موجود نسبت به صورت‌های عاریه‌ای دارند. بنابراین گرت‌برداری در بسیاری از موارد ناشی از ناآشنایی ما با صورت‌های زبانی موجود است و در مواردی هم استفاده از صورت‌های عاریه‌ای از جمله «به عنوان» (البته در برخی بافت‌ها) ضرورت به حساب می‌آید. بدین ترتیب حتی صورت‌های عاریه‌ای را می‌توان به شیوه‌ی توصیفی و در کنار صورت‌های موجود آورد و اختلاف معنایی را که ایجاد می‌کنند توضیح داد. البته کتاب *غلط‌نویسیم* به تدریج در چاپ‌های بعدی به سوی توصیف بیشتر و تجویز کمتر رفته است، کاری که فولر در مورد زبان انگلیسی انجام داده است.

غلط‌نویسیم، درست بیندیشیم

دکتر محمدجعفر یاحقی

از سال‌های میانه دهه شصت که ابوالحسن نجفی سیاه‌ای از غلط‌ها و گرت‌برداری‌هایی که در اثر سهل‌انگاری برخی از مترجمان تازه‌کار و بی‌احتیاط به زبان فارسی راه یافته و رادیو و تلویزیون و مطبوعات هم به گسترش و فراگیر شدن آن دامن می‌زدند، فراهم آورد و با تواضع و نرم‌خویی خاصی در کتاب *غلط‌نویسیم* با زیر عنوان «فرهنگ دشواری‌های زبان فارسی» چاپ کرد (۱۳۶۶)؛ کمتر کسی می‌توانست تصور کند که این کتاب خیلی زود در زبان فارسی و در نظر اهل تحقیق جای خود را تا این پایه باز کند

و این همه مورد توجه و بحث و نقد و نظر قرار گیرد و سرانجام به صورت کتاب شاخص ابوالحسن نجفی مترجم و زبان‌شناس در آید و با وجود ترجمه‌های مهم وی مانند ادبیات چيست، خانواده تیبو و کالیگولا همچنان با نام او هم‌معنان باقی بماند. حتی کتاب دو جلدی فرهنگ فارسی عامیانه، که در واقع محصول دوران کمال و پختگی وی بود و سال‌ها بعد به بازار آمد (۱۳۷۸) هم نتوانست نام ابوالحسن نجفی را به تصرف خود در آورد.

علت این امر به نظر من چند چیز بود:

نخست این که در این کتاب بر نکته‌هایی انگشت گذاشته شده بود که مسئله مشترک اغلب زبان‌شناسان و ادیبان بود. نسل نو هم که بعد از انقلاب، یکی از عوامل استقلال خود را تمسک به زبان و ادبیات بارور فارسی به عنوان عروه الوثقای فرهنگی بافته بود، این دغدغه را جدی گرفت و به رغم مقاومت برخی از زبان‌شناسان و نواندیشانی که هرگونه تقید به اصول را واپسگرایی و مانع پیشرفت و تحول زبان می‌دانستند، کتاب نجفی راه خود را باز کرد و به زودی به صورت ابزار دست مترجمان و نویسندگان در آمد.

دلیل عمده دیگری که اقبال به این کتاب را بیشتر می‌کرد، توجه به ضرورت ویراستاری در صنعت نشر بود که در کانون‌های اثرگذاری مثل مرکز نشر دانشگاهی ترویج و تدریس می‌شد و کم‌کم به مراکز دانشگاهی نیز راه یافت و سبب شد که در بیشتر دانشگاه‌های بزرگ کشور نیز تمهیداتی برای طرح و حتی تدریس واحدهای ویراستاری اندیشیده شود. در همین سال‌ها بود که برخی از ناشران هم به فکر تهیه شیوه‌نامه افتادند و کار ویرایش آثار قبل از نشر، که تقریباً در کشور کمتر مورد توجه بود، دست کم از طرف برخی از دستگاه‌های انتشاراتی و ناشران معتبر جدی گرفته شود.

نمی‌توانم ادعا کنم که بخشی از این تحولات مستقیماً به کتاب غلط ننویسیم باز می‌گشت، برعکس می‌خواهم بگویم ضرورت تدوین این کتاب هم به همین اوضاع و احوال مربوط می‌شد و خود جزئی از پاسخی بود که به چنین وضعی باید داده می‌شد. منتهی چیزی که نباید از یاد برد این است که غلط ننویسیم حساسیت بسیاری را برای عطف توجه به مشکلات و به ویژه آنچه از رهگذر ترجمه بر دست و پای زبان فارسی پیچیده بود و همچنان رو به فزونی می‌رفت، برانگیخت و سبب شد که تا حد زیادی با

خودآگاهی از این کار اعراض شود. بسیار بودند کسانی که زیر تأثیر این کتاب سعی می‌کردند وجه وصفی را به ناوجه به کارنبرند، از استعمال واژه‌های فارسی با تنوین عربی اجتناب کنند و یا توجه داشته باشند عبارت «نقطه نظر» گرت‌برداری از زبان‌های بیگانه است و باید در استفاده از آن احتیاط کرد.

کتاب نجفی مخالفانی هم داشت برخی از زبان‌شناسان و نواندیشان چنان‌که اشاره کردم به بهانه این که زبان مال مردم است و پا به پای زندگی مردم متحول می‌شود، پا را فراتر گذاشتند و صریحاً در نقد نظریات نجفی نوشتند: «اجازه بدهید غلط بنویسیم». نجفی همه این نقد و نظرها را با صبوری شنید و آن‌ها را که درست و منصفانه بود، در نظر گرفت و بعضاً در چاپ‌های بعدی لحاظ کرد.

در آن سال‌ها نوشتن کتاب‌های دستور نگارش و ویرایش به ضرورت بازار نشر رو به فزونی بود، بعد از غلط‌نویسیم در بسیاری از این کتاب‌ها، دو ستون «بنویسیم/ننویسیم» باز شد و بسیاری از مدخل‌های این کتاب در این ستون‌ها جای گرفت و صورت‌های مختار آن برای نویسندگان و ویراستاران تجویز شد.

وقتی کتابی ابزار دست کاربران قرار گرفت و به اصطلاح کاربردی شد خود به خود به مثابه کتاب مرجع دم دست مراجعه‌کننده قرار می‌گیرد. کتب مرجع غالباً اختصاصی است و کاربران و مخاطبان خاصی دارد که عموماً افراد همان تخصص بدان رجوع می‌کنند. غلط‌نویسیم به دلیل ماهیت عام آن به گروه و دسته خاصی اختصاص نداشت و هر کس در هر پایه از دانش و سواد فارسی می‌توانست بدان مراجعه کند و از مندرجات آن بهره‌مند شود. راست است چنان‌که خود نویسنده هم توجه داشته بیشتر کتاب راهنمایی بوده است برای مترجمان و معلمان زبان و محصلان و ویراستاران اما به طور کلی، همه کسانی که برای نوشتن یا اصلاح نوشته دیگران قلم به دست می‌گیرند، حتی اگر خود هم اهل نوشتن نباشند اما به حفظ و سلامت زبان فارسی به عنوان عنصر وحدت ملی مهرورزند، می‌توانند مخاطبان این کتاب باشند.

طرح مباحث عام و مبتلا به عموم و توجه به موضوعات و خطاهایی که حتی برای اهل فن، عادی و روزمره شده است نظیر استفاده از دو کلمه «بانک» و «بانگ» به جای یکدیگر، استفاده از واژه «بالاخره» که نادرست اما از یکی دو سده پیش در فارسی معمول شده، و یا فرق کلماتی مانند صدیق و صدیق و ضرورت نوشتن واژه‌هایی مانند تپانچه و تپیدن با ت منقوط و نه با طا و فرق طوفان عربی که حتماً باید با طا نوشته

شود و توفان فارسی صفت از توفیدن؛ همگی کتاب را حتی برای فارسی دانان و اهالی ادب، کاربردی و بالینی کرده است. بگذریم از این که بحث‌های مستوفا و گاهی در حد یک مقاله کوتاه در مورد استفاده نابجا از واژه‌هایی مانند «توسط» که به تبعیت از زبان ترجمه چگونه بی جا و نابه‌وجه همراه فعل مجهول به کار می‌رود و یا عبارت «برعلیه» که فراوان اما نامناسب از آن استفاده می‌شود همه و همه بر اهمیت کتاب و ضرورت داشتن آن برای فارسی‌زبانان افزوده است.

به روان استاد ابوالحسن نجفی درود می‌فرستیم که با موقع‌شناسی و از سر دلسوزی و اعتقاد به اصالت زبان فارسی توانست به یکی از حوایج مبرم اهل ادب در زمان مناسب پاسخ دهد.

تسلسل تا به کی؟

دکتر محمدجواد مهدوی

کتاب *غلط* نویسیم مرحوم ابوالحسن نجفی به شهادت چاپ‌های متعدد آن تاکنون مورد توجه و استقبال فراوانی قرار گرفته است و بی‌تردید در میان نخبگان تأثیرگذار بوده است، اما بسیاری از مواردی که در این کتاب به دلایل مختلف و از جمله به دلیل این‌که در زمره گزیده‌برداری هستند، نادرست شمرده شده‌اند، در زبان فارسی امروز- حتی در زبان فارسی معیار- رواج پیدا کرده‌اند. به گمان من، صحبت از درست و غلط ضمن این‌که دغدغه‌مندی مطرح‌کنندگان آن را نشان می‌دهد، این مفهوم ضمنی را هم دارد که ما یک شکل زبانی درست داریم که نسبت به زبان کنونی تقدّم زمانی دارد و باید کاربردهای امروزی را با آن محک بزنیم. هر چه با این شکل درست متقدّم مطابقت داشته باشد، درست است و هر چه از این سنجش سربلند بیرون نیاید، نادرست است. به گمان من، در این نوع نگاه، تناقضی وجود دارد: از یک طرف، تحولات زبانی را که در گذشته زبان رخ داده می‌پذیرد (مثلاً تحولات معنایی و آوایی که در برخی واژه‌ها مانند گل، یخچال، مرغ و همچنین بسیاری از واژه‌های عربی تبار رخ داده)، اما از طرف دیگر، تحولات زبانی روزگار خود ما را نمی‌پذیرد مگر این‌که با معیارهای گذشته مطابقت داشته باشد. اما پرسش این است که این شکل درست متقدّم مربوط به کدام

دوره است: دوره قاجار پیش از رواج ترجمه از فرانسه و بعد هم انگلیسی در ایران؟ دوره صفوی (که برخی آن را دوره انحطاط زبان و ادب فارسی می‌دانند)؟ دوره تیموری؟ دوره مغول؟ دوره پیش از مغول؟ دوره ابتدای ورود اسلام به ایران؟ دوره زبان پهلوی؟ دوره فارسی باستان و ...؟ می‌بینیم که اگر بخواهیم به دنبال شکل زبانی درست متقدم بگردیم، این زنجیره تا دوره فارسی باستان و حتی قبل از آن هم پیش خواهد رفت. از این رو، به نظر من به جای سخن گفتن از درست و غلط (که البته شاید نتوان صددرصد منکر آن شد) باید از نامناسب و مناسب سخن گفت. برخی کاربردها در یک سطح نامناسب‌اند، اما همین کاربردها ممکن است در سطح زبانی دیگری مناسب باشند (مثلاً در یک نوشته علمی، استفاده از اصطلاحات کوچک و بازاری نامناسب است، اما کاربرد آن‌ها مثلاً در یک داستان مناسب است). با این نوع برخورد، ضمن این‌که راه نوآوری‌های زبانی را نبسته‌ایم، نوعی معیار (البته نسبی) هم برای کاربردهای زبانی در نظر گرفته‌ایم.

غلط‌های ناغلط

عباس پژمان

حالا دیگر خیلی وقت است هر گاه هر چیزی درباره کتاب غلط‌نویسیم می‌خوانم یا می‌شنوم فقط یک فکر است که در سرم حاضر می‌شود. این‌که اکثریت کسانی که کارشان شاعری یا نویسندگی یا نقد یا ویراستاری است، انگار زبان فارسی را چندان خوب بلد نیستند. وگرنه چرا باید این کتاب در بین این جماعت اینقدر اهمیت پیدا کرده باشد. وقتی می‌خواهم این یادداشت را بنویسم، چند بار آن کتاب را از روی تصادف باز می‌کنم و تعدادی از مدخل‌ها را نگاه می‌کنم. یک بار بین صفحه‌های ۱۶۶ و ۱۶۷ باز شده است. مدخل‌هایی که در آن دو صفحه و چند صفحه بعدی می‌بینم این‌هاست:

حُور/ هور، حوزه/ حوضه/ آبگیر، حوله، حویج/ هویج، حیات (حیوة)، حیات/ حیاط،
خاتَم/ خاتم، خارا/ خاره، خارطوم (خرطوم)، خالصه/ خالصجات، خاطر (به خاطر)، ختا/ ختن،
خِجالت/ خِجَلت، خِجول، خَدَ (خط)، خدا/ خداوند/ خداوندگار ...

بار دوم بین صفحه‌های ۲۴۰ و ۲۴۱ باز شده است و مدخل‌هایی که در آن دو
صفحه و چند صفحه بعدی می‌بینم این‌هاست:

شایق، شباهت، شَبِیت (شوید)، شَبِیح/ شَبِیه/ شَبَّه، شِجاعت، تهور، شِجر/ شجره، شرار/ شرر/
شراره، شراکت، شرایط، شرایین، شریر، شَریر، شست/ شصت، شعاع، شُعَبات، شعر سفید/ شعر
آزاد، شغل، مشاغل، اشغال، شفق، شقاوت/ شقی، شکرگزار/ شکرگزاری، شِکوه، شکیب/
شکیبایی ...

بار سوم هم بین صفحه‌های ۳۵۶ و ۳۵۷ باز می‌شود و مدخل‌ها این‌هاست:

مطبوع، مطبوعات، مطرح، مُطَلَّأ، مظنون، معاذیر، معارف/ معاریف، مُعاصر/ مآثر، معاف
خواستن، معایب/ عُیوب، معاییر، مُعْتَنی به، مِعْجِر/ مَحْجَر، مُعْجِز/ مُعْجِزه، معروفِ حضور/
مُعرِفِ حضور

همچنان‌که می‌بینیم بعضی مدخل‌ها را کلمه‌ها و ترکیباتی تشکیل داده است که
امروزه دیگر کمتر کسی از آن‌ها استفاده می‌کند. کلمه‌ها و ترکیباتی مثل هور، حویج،
خاتَم، خالصه، خالصجات، خَدَ، شَبِیت، شَریر، معاذیر، مآثر و معاف خواستن. حتی شاید
بتوان گفت همه این‌ها کلمه‌ها و ترکیب‌هایی است که معمولاً خیلی کم اتفاق می‌افتد
به صورت‌های غلط استعمال بشوند. چرا که معمولاً فقط کسانی از این‌ها استفاده
می‌کنند که معنی و طرز استعمال آن‌ها را هم می‌دانند. اصلاً بسیاری از کلمه‌ها و
ترکیب‌های دیگر هم که در متون کلاسیک به کار رفته‌اند اما در فارسی امروز چندان
مورد استفاده واقع نمی‌شوند کم و بیش چنین وضعی دارند، و می‌توان از آن‌ها مدخل
درست کرد و چند سطر درباره معنی و طرز کاربردشان نوشت. همان‌طور که مثلاً
لغت‌نامه دهخدا کرده است. بنابراین می‌توان گفت شاید حجم زیادی از کتاب غلط
نویسیم چندان به درد نویسنده امروز نمی‌خورد. فقط حجم کمی از آن است که مورد
استفاده واقع می‌شود و تا آن‌جا که من دیده‌ام، تقریباً همیشه هم فقط تعداد محدود و

مشخصی از مدخل‌ها بوده است که در نقدها و اظهار نظرها مثال آورده شده است. آن مدخل‌ها این‌هاست:

آنچه و آنچه که، اگرچه... ولی، اما، به خاطر، به بهانه، به عنوان، به نوبه خود، بشریت، به اندازه کافی، به بهانه، به زحمت، بستگی دارد، بی تفاوت، تجربه کردن، توانستن (در معنی احتمالاً)، توسط، حساب کردن روی کسی یا چیزی، داشتن، «را»ی پس از فعل، سلامت/سلامتی، عبارت وصفی، عملیات‌ها، غیر قابل احتراز، غیر مترقبه و غیر منتظره، فکر می‌کنم (در معنی تصور می‌کنم یا به نظر من)، قدیم/قدیمی، گاهاً، لازم به ذکر است، نقطه نظر، واو عطف و ویرگول، هر یک / هیچ یک، همه خسته نباشید، هست/است، و یک

این فهرست ممکن است کامل نباشد و مدخل‌های دیگری از این نوع هم باشد که از نگاه من دور مانده است. اما بعید می‌دانم تعداد آن‌ها زیاد باشد. در هر حال، این کتاب همیشه با این مدخل‌ها، یا این‌ها و به اضافه مدخل‌های دیگری که در هر صورت تعدادشان زیاد نمی‌تواند باشد، مورد توجه واقع شده است. و اما در مورد این مدخل‌ها، یا این نوع از مدخل‌ها. گاهی البته حق با نویسنده است. مثلاً آنچه در مورد «را»ی بعد از فعل می‌گوید، یا همین‌طور مدخل‌هایی مثل اگرچه... ولی، قدیم و قدیمی، وجه وصفی، عملیات‌ها، غیر قابل احتراز، واو عطف و ویرگول، هر یک و هیچ یک، هست و است، و یک.

اما در بقیه موارد حقیقتاً نظر ایشان چندان قانع‌کننده نیست. کما این‌که گذشت تقریباً سی سال از چاپ اول این کتاب هم این را کم و بیش نشان داده است. همه کسانی که زیبا می‌نویسند در بسیاری جاها احساس می‌کنند هیچ معادلی جای «فکر می‌کنم» را نمی‌تواند بگیرد، که امروزه در معنی تصور می‌کنم هم به کار می‌رود، اما در قدیم نمی‌رفت. یا همین‌طور است ترکیب «به خاطر»، که چند دهه‌ای است در معنی «به سبب» یا «به دلیل» هم به کار می‌رود.

با آن‌که ایشان در توضیح بعضی از مدخل‌ها موضوع معنی‌زایی کلمات را در نظر داشته است، اما در مورد بعضی مدخل‌های دیگر مثل همین «فکر می‌کنم» و «به خاطر»، این را نادیده گرفته است. یکی از خاصیت‌های هر زبانی این است که بسیاری از کلمات و اصطلاحات آن در طول زمان معنی‌های جدیدی پیدا می‌کنند. این دقیقاً همان

اتفاقی است که امروزه برای بسیاری از کلمه‌ها و ترکیباتی که دکتر نجفی آن‌ها را غلط دانسته، اتفاق افتاده است.

مواردی هم هست که به نظر می‌رسد ایشان از بعضی نکته‌ها غفلت کرده‌اند. مثلاً در مدخل «معروفِ حضور / مُعَرَّفِ حضور» نوشته‌اند مُعَرَّفِ حضور، غلط است و به جای آن باید معروفِ حضور گفته یا نوشته شود. گفته‌اند مُعَرَّفِ یعنی معرفی‌کننده، در صورتی که وقتی گفته می‌شود آیا فلان کس معروفِ حضورتان هست یعنی آیا فلان کس نزد شما آشناست؟ گذشته از این‌که معروفِ حضور چندان خوش‌آهنگ و زیبا نیست، و اصلاً استعمال هم نمی‌شود، ایشان انگار این را نادیده گرفته‌اند که آن «مُعَرَّفِ»ی که در ترکیب «مُعَرَّفِ حضور» هست، مُعَرَّفِ نیست بلکه مُعَرَّفِ است (با فتح را نه با کسره آن). یا مثلاً در مورد بشریت می‌نویسند این کلمه را نمی‌توان در معنی «همهٔ افراد بشر» به کار برد. می‌گویند این یکی از گرت‌برداری‌های غلطی است که از کلمهٔ اومانیتیهٔ فرانسه و هیومنیتی انگلیسی صورت گرفته است. بعد هم می‌گویند اومانیتیهٔ فرانسه و هیومنیتی انگلیسی هر کدام دو معنی دارند. یکی به معنی بشریت است و دیگری به معنی «همهٔ افراد» بشر. بنابراین گاهی این‌ها را باید بشریت ترجمه کرد و گاهی همهٔ افراد بشر. نمی‌توان همیشه این‌ها را فقط بشریت ترجمه کرد. چرا که بشریتِ فارسی فقط یک معنی دارد، که می‌شود «طینت بشری»، و نمی‌توان آن را به معنی «همهٔ افراد بشر» هم به کار برد.

حقیقت این است که اومانیتیه و هیومنیتی هم معنای اصلی‌شان همان بشریت است. این‌ها فقط به عنوان مجاز مرسل است که در معنی همهٔ افراد بشر هم به کار می‌روند. مثلاً اومانیتیهٔ فرانسه تا قرن هفدهم فقط در معنی همان طینت بشری به کار می‌رفته است. از قرن هفدهم است که به معنی نژاد بشر یا همهٔ افراد بشر هم به کار می‌رود و این معنی را طبق قانون مجازها پیدا کرده است. طبیعت بشری چیزی است که در همهٔ افراد بشر وجود دارد. بنابراین وقتی می‌گوییم طبیعت بشری انگار همهٔ انسان‌ها را در نظر داریم. به خاطر همین است که این کلمه چنین معنایی پیدا کرده است. مجازها و استعاره‌ها، که صورت‌هایی از صَوَرِ بلاغی هستند، مختص هیچ زبان خاصی نیستند و علاوه بر این که جزء ذات هر زبانی هستند، قوانین آن‌ها هم در همهٔ زبان‌ها یکسان است. بنابراین طبق همان قانونی که اومانیتیهٔ فرانسه و هیومنیتی انگلیسی، که هر دو در

اصل به معنی طینت بشری هستند، بعداً توانسته‌اند معنی همهٔ افراد بشر هم بدهند، بشریت فارسی هم می‌تواند به معنی همهٔ افراد بشر به کار برود.

برای پرهیز از اطالۀ کلام، بقیۀ موارد را نمی‌توانم توضیح دهم. فقط به یک مورد دیگر هم اشاره می‌کنم که مربوط به مدخل واو عطف و ویرگول می‌شود. مدخلی که به شدت مظلوم واقع شده است. در این چند سطر از تک‌گویی هملت دقت بفرمایید:

اگر شخص به یقین بداند می‌توان خود را با خنجری برهنه آسوده کرد، کیست که در مقابل لطمه‌ها و خفت‌های زمانه، ظلمِ ظالم، کبرِ متکبر، دردهای عشقِ شکست‌خورده، معطل شدن در دیوانخانه‌ها، وقاحتِ منصبداران، تحقیرهایی که لایقانِ صبور از نالایقان می‌بینند، تن به تحمل دهد؟

دکتر نجفی به درستی معتقد بودند که ویرگول‌های چنین جمله‌ای دقیقاً باید به همین صورت باشد که می‌بینید. اما امروزه تقریباً همهٔ نویسندگان و مترجمان جملهٔ فوق را به این صورت می‌نویسند:

اگر شخص به یقین بداند می‌توان خود را با خنجری برهنه آسوده کرد، کیست که در مقابل لطمه‌ها و خفت‌های زمانه، ظلمِ ظالم، کبرِ متکبر، دردهای عشقِ شکست‌خورده، معطل شدن در دیوانخانه‌ها، وقاحتِ منصبداران و تحقیرهایی که لایقانِ صبور از نالایقان می‌بینند تن به تحمل دهد؟

یعنی آن‌طور می‌نویسند که در زبان‌های اروپایی رایج است. این شاید مظلوم‌ترین مدخل کتاب غلط‌نویسیم، یا حتی تنها مدخل مظلوم آن کتاب، باشد. در صورتی که مدخلی است که سه صفحه هم شرح دارد. شاید بنده تنها کسی هستم که همیشه ویرگول‌های این جور جمله‌ها را طبق آنچه در غلط‌نویسیم آمده است به کار می‌برم.

غلط ننویسیم

رویا یدالهی

مسئله تجویز هم مثل بسیاری مسایل دیگر در علوم انسانی، دو وجه دارد که در ارتباط متقابل با هم اند و در نظر گرفتن تنها یکی از دو وجه یا تأکید بیش از اندازه بر یکی از آن‌ها راه به جایی نمی‌برد و به گونه‌ای پارادوکسیکال باید هر دو وجه را هم‌زمان مد نظر داشت. در این جا باید سه مسئله را روشن کرد، اول، دو وجه یا دو سوی مسئله تجویز و دوم، معنا و ملاک تعیین اندازه یا میزان تأکید بر هر یک از دو وجه.

در پرسش شما، مفهوم دو وجه تجویز کاملاً مشخص است. در یک سو، تأکید بر قاعده‌گریز بودن زبان است و در سوی دیگر، بر قاعده‌مندی‌ها و به اصطلاح، باید و نبایدهای آن. پرسش این است که با توجه به این دوسویگی و این که کتاب آقای نجفی به زعم عده‌ای (زبان‌شناسان به قول شما) بر وجه دوم، یعنی قانون‌مندی زبان تأکید دارد، روی کرد این کتاب ارزش‌مند است یا نه.

به زعم من، آقای نجفی در کتاب خود از دووجهی بودن مسئله‌ی تجویز، آگاهی کامل داشته است و کوشیده است بخشی از خلأ مربوط به شناخت قانون‌مندی‌های زبان را با در نظر داشتن سوی دیگر این مسئله مشخص کند. ما برای برقراری تفاهم، به برخی قواعد مشترک در حیطه زبان نیاز داریم، اما در عین حال، صلب شدن این قواعد سبب می‌شود راه بر تحول ذهنی و ارتباطی بسته شود. آقای نجفی در مقدمه کتاب، سه معیار برای تعیین قانون‌مندی‌ها و قاعده‌گریزی‌های زبان ارائه می‌کند:

الف- زبان کهن بر اساس معتبرترین آثار به‌جا مانده در طی هزار و دویست سال گذشته؛

ب- زبان گفتار امروز؛

ج- زبان نوشتار امروز.

دو مورد آخر، همان بخش‌های قاعده‌گریز زبان هستند، زیرا زنده و در حال تحول‌اند، اما در عین حال، بنا به سنت زبانی، قاعده‌مندی‌هایی در زبان داریم که شامل مجموعه توافقی‌های نسبی اهل زبان در کاربرد آن است. در طبقه‌بندی آقای نجفی،

بخشی از این طبقه‌بندی‌ها در زبان کهن و برخی دیگر در زبان گفتار امروز و زبان نوشتار امروز یافت می‌شود.

مسئله مهم دیگر، اندازه یا میزان تأکید بر هر یک از این دو وجه است. این اندازه را بر اساس سه منبعی که آقای نجفی معرفی کرده‌اند، می‌توان برآورد کرد. میزان دقت این برآورد به میزان احصای آثار و مصادیق این منابع بستگی دارد. بدیهی است که کل این مصادیق قابل احصا و بررسی نیست و ما همواره با گزیده‌ای از این منابع سر و کار داریم. آقای نجفی ویراستار و مترجم‌اند و احاطه ایشان بر متون قاعداً باید در کتابی برای استفاده عموم مردم، قابل اعتماد باشد، اما در سطح تخصصی، نیاز به تأمل و روشن‌گری بیش‌تر هست.

نکته‌ای در مقدمه هست که گمان می‌کنم جای بررسی و تأمل بیش‌تر دارد. آقای نجفی می‌پرسد: «آیا هر تغییری را می‌توان جزو تحول طبیعی زبان به شمار آورد؟» و پس از ذکر نمونه‌هایی، ملاک نهایی پذیرش تغییرات زبانی را این‌طور معرفی می‌کند: «فقط وقتی می‌توان چنین حکمی کرد که این استعمال وارد زبان گفتار شده باشد و مردم کوچه و بازار در کلام روزمره خود آن را به کار ببرند. زیرا اصل زبان همین زبان گفتار است و وظیفه زبان‌شناس این است که قواعد زبان را در وهله نخست از همین منبع استخراج کند». کمی پایین‌تر، ایشان تعریفی از زبان فصیح ارائه می‌دهد. در این قسمت، تأکید بر طبقه اجتماعی کاربران زبان دارد: «زبان فصیح زبانی است که افراد تحصیل‌کرده و بافرهنگ کشور آن را به کار می‌برند و با زبان رایج در میان عامه مردم، البته متفاوت است». در این تعریف، تمایزی ایجاد شده میان عامه مردم و افراد تحصیل‌کرده و بافرهنگ کشور، اما مبنای این تمایز مشخص نشده. این ابهام بنیادی به سوء تفاهم‌های بسیار دامن می‌زند و به نظر من، ریشه بسیاری از انتقادهای وارد بر کتاب نیز در همین ابهام است.

نوشتن کتابی برای روشن کردن قاعده‌مندی‌های زبان، علی‌رغم قاعده‌گریزی‌های آن، سودمند است، زیرا آن قاعده‌گریزی‌ها نیز در سایه این قاعده‌مندی‌ها معنا دار می‌شوند و کارکرد ارتباطی زبان نیز تا حد زیادی مبتنی بر این قاعده‌مندی‌هاست. اما برای مفید واقع شدن چنین کتابی رعایت نکاتی ضروری است:

- مشخص کردن پیکره‌های نوشتاری و گفتاری محل ارجاع برای تعیین درست و غلط؛

- تعیین و توجیه مبنای گزینش پیکره‌های نوشتاری و گفتاری محل ارجاع؛
- بازبینی و ویرایش مکرر کتاب؛
- تهیه نسخه الکترونیکی و برخط کتاب برای استفاده بهتر و گسترده‌تر؛
- داشتن روی کرد جمعی در تدوین و تألیف کتاب.

کتاب آقای نجفی علی‌رغم کاستی‌هایش، در روزگار غلبه تندنویسی و گسترش فضاهای ارتباطی مجازی، برای حفظ قواعد ارتباطی در کاربرد زبان و قوام و گسترش زبان فصیح، مفید و کاربردی است و حتی در همین صورت فعلی، ارزش اشاعه و انتشار و حمایت دارد، اما جای آن هست که افراد یا نهادهایی با در نظر داشتن اصول فوق، صورت‌های نوی از این گونه آثار با روی کرد تجویزی ارائه کنند.

ماشین نوشتار

فرید قدمی

مدخل اول: چاقو-تیز-کن

اگر پیشگفتار «غلط ننویسیم» را نخوانیم و بی‌هیچ مانعی به میانه کتاب برویم و در میان کلمات و مدخل‌ها پرسه‌ای بزنییم شاید بیشتر از آنچه می‌پنداریم از خواندن کتابی که ابوالحسن نجفی تقدیم فارسی کرده است لذت ببریم و به فکر فرو شویم. نجفی در پیشگفتار کتاب می‌نویسد: «مبنای احکام کتاب حاضر در غلط یا صحیح بودن کلمات و عبارات سه منبع زیر است: الف) زبان کهن بر اساس معتبرترین آثار به‌جای مانده در طی هزار و دویست سال گذشته؛ ب) زبان گفتار امروز؛ ج) زبان نوشتار امروز». اما آن‌جا که «پیشگفتار» در کار نیست خبری از «گفتار» نیز نیست: در تمام کتاب نویسنده تنها به نوشتار ارجاع داده است و هر مدخل و کلمه‌ای بهانه‌ای است برای پرسه‌زدن در میان نوشتار، در میان متونی ناهمگون از ادبیات: ناصر خسرو، سعدی، مولوی، آبر کامو و

«پیشگفتار» وعده ظهور «گفتار» را می‌دهد، اما آن‌چه خواننده «غلط ننویسیم» به‌یکباره در برابر خود می‌بیند «نوشتار» است: «غلط ننویسیم» در حال حمله‌ای مدام به

«گفتار»ی است که رادیو و تلویزیون (بلندگوهای ایدئولوژیک مدرن) گوینده آن است؛ و در این میانه سلاح او سردی نوشتار است: سلاح سرد نوشتار در برابر گرمای حضور صدا. در مدخل «علیه»، نجفی پس از نقل عباراتی از متونی همچون «چهار مقاله»، «اسرار التوحید» و «قصص قرآن» با سلاح سرد نوشتار بر گرمای صدای گوینده اخبار تلویزیون حمله می‌برد. گرمای صدا، گرمای حضور، فریبنده است؛ سرمای نوشتار اما مخاطب را به سکوت و تفکر فرا می‌خواند. «گفتار» وابسته به حضور گوینده است، گرم و زنده؛ نوشتار اما محل غیاب است، غیاب نویسنده، مرده و سرد.

نجفی در «پیشگفتار» کتاب می‌نویسد که «زبان گفتار امروز» نیز در حکم منبعی برای او برای نوشتن «احکام» نوشتاری‌اش بوده، اما قرائت کتاب خبر از چیزی دیگر می‌دهد: «غلط‌نویسیم» تیغ ولگردی است که میان متون می‌رود و می‌آید تا آن‌چنان تیز شود که گلوی «حضور» و «صدا» را بدرد. نوشتار، آن‌چنان که دریدا می‌آموزد، ماشینی است که بعد از مرگ سازنده‌اش همچنان کار می‌کند: ماشین چاقو-تیز-گن.

مدخل دوم: احکام

ابوالحسن نجفی کتابی درباره نوشتن نوشته است و نیک می‌داند که مردم برای نوشتن و سخن گفتن (و یا «فصیح» سخن گفتن) در انتظار «احکام» او نمانده‌اند و نمی‌مانند. پس چرا نجفی در «پیشگفتار» کتابش از «احکام» می‌نویسد؟ چه می‌شود اگر کسی از «احکام» او سربچی کند؟

تفکر قسمی زور کردن است. تفکر با غیاب می‌آغازد، با غیاب آن‌چه بدان می‌اندیشیم. من به صندلی فکر می‌کنم، پس شیء صندلی را از ذهنم طرد کرده‌ام و جایش کلمه «صندلی» را نشانده‌ام: من در ذهنم نوشته‌ام «صندلی» تا بتوانم به آن فکر کنم. پس تفکر با غیاب می‌آغازد و قسمی نوشتار است. ابوالحسن نجفی از «احکام» می‌نویسد، چراکه او می‌داند کار نویسنده چیزی به جز حکم کردن نیست، اما نه از آن دست حکمی که اجرایش الزامی است و تخطی از آن مجازات در پی خواهد داشت. حکمی که با مجازات پیوند خورده است با غیاب و نوشتار همبسته نیست، بلکه همبسته حضور و گفتار است. احکام ده‌گانه موسی نبی (ع) و قوانین حمورابی هر دو نخست به گفتار درآمده‌اند و پیوندشان با نوشتار پیوندی ثانوی است. حکمی که در گفتار ظهور می‌کند همبسته قانون است، حکمی که در نوشتار منزل دارد همبسته تفکر. حکم‌های ابوالحسن نجفی در «غلط‌نویسیم» فکرهای ابوالحسن نجفی است.

مدخل سوم: الهیات

والتر بنیامین از سطوحی سه‌گانه در زبان سخن می‌گوید: نخست، زبان الاهی که همان کلام خلاقه خداوند است و در آن مرزی میان زبان و وجود نیست؛ دوم، زبان آدم ابوالبشر که بر چیزها نام می‌نهد و به واسطه این نام‌گذاری چیزها، از شناخت الاهی بهره می‌برد، چراکه نام نسبتی سراسر است با چیز دارد؛ سوم، زبان طبیعی که از پی هبوط، از سطح زبان ناب نام تنزل کرده، به ابزار و نشانه‌ای صرف بدل می‌شود و اگرچه هنوز زبان یگانه همه مردمان است، اما راه را بر آشفته‌گی و تکرر بابلی زبان‌ها می‌گشاید: آن‌گاه که آدمیان، به روایت عهد عتیق، دیگر نه به یک زبان، که به زبان‌هایی گوناگون سخن می‌گویند و چیزها را به کلمات گوناگون می‌نامند، نه به نام‌شان که پیش از این نسبتی بی‌واسطه با حقیقت و شناخت الاهی داشت، و نه حتا به یک زبان یگانه مهبوط که حرف هم را بفهمند؛ اما همچنان هریک از این زبان‌های طبیعی منفرد همچون تکه‌ای کوچک از همان کوزه اینک شکسته زبان ناب پیش از هبوط‌اند. از منظر بنیامین، رسالت مترجم، که یکسره جدا از رسالت شاعر و نویسنده است، به هم چسباندن تکه‌های شکسته همان کوزه (زبان ناب) است. هر یک از زبان‌های طبیعی فاصله‌ای یکسان با زبان ناب دارند و ترجمه از منظر بنیامین جفت‌وجور کردن تکه‌های زبان ناب از زبان‌های طبیعی مختلف و نزدیک شدن به سطح زبان ناب نام‌هاست.

ابوالحسن نجفی در «غلط نویسیم» در برابر این رویکرد الهیاتی روشی دوگانه دارد: او کلماتی را که عیناً از زبان‌های خارجی وارد فارسی شده است «دخیل» می‌خواند و خوشامدشان می‌گوید، از جمله واژه «اتومبیل» را که از فرانسه وارد فارسی شده؛ و عباراتی را که به واسطه ترجمه عبارات خارجی و با پیروی از نحو زبان بیگانه وارد فارسی شده‌اند «گرت‌برداری» می‌خواند و از آن نهی می‌کند، از جمله «آتش گشودن» که ترجمه to open fire از انگلیسی است. نجفی گاه تأثیرپذیری زبان‌های طبیعی از یکدیگر را، در مورد کلمات، می‌پذیرد و گاه، آن‌جا که پای نحو در میان است، آن را طرد می‌کند.

مدخل چهارم: سفر

«غلط نویسیم» می‌تواند مونتاژی از قطعات (تکه‌هایی از نوشتار) باشد با اتصالاتی از کلمات برای ساختن ماشینی جدید، بی‌هیچ حکم و تجویزی، ماشینی برای سفر به عمق زبان و تفکر.

زیباتر آن بود که...

سمیه نوروزی

شب سودای سعدی را مگر فردا نمی‌باشد؟

چرا می‌باشد. اما در غلط‌نویسیم آمده به دو دلیل «بہتر است کہ از استعمال می‌باشد به جای است خودداری شود.» حکم «بعضی فضلا» نیز کہ استفاده از این فعل را غلط دانسته‌اند، به صراحت توسط نویسنده کتاب رد شده. البتہ آقای نجفی می‌توانستہ حکم بعضی فضلا را رد کند، اما گروہی ترجیح می‌دهند حکم، توسط آقای نجفی رد شود. چراکہ باز در غلط‌نویسیم آمده «مقصود این نیست کہ در زبان فارسی فعل مجهول یا حرف اضافه مرکب (به) توسط (و مترادف آن به وسیله) وجود نداشته و بنابراین استعمال آن‌ها غلط است.»

غلط‌نویسیم را کہ ورق می‌زنیم، بیشتر از صدور حکم غلط و درست بودن یا بایدها و نبایدهایی کہ غلیان احساسات بعضی مخاطبان را رقم می‌زند، برمی‌خوریم به: مغایر روح زبان فارسی است، در فارسی بہتر است به این صورت نوشته شود، فصیح‌تر آن است کہ، زیباتر است بگوییم و... یعنی اگر با نگاهی مہربانانہ کتاب را بخوانیم، متوجہ می‌شویم نویسنده نگران چیست و بیشتر از غلط یا درست بودن می‌باشد و توسط و دچار بی‌خوابی شدن، دغدغہ بہتر و زیباتر نویسی دارد. چنان‌چہ با خواندن ترجمہ‌های ایشان و تطبیق با زبان مبداء، انگشت حیرت به دہان می‌مانیم از معادل‌های زیبا و فکرشده‌ای کہ برای بعضی واژہ‌ها، عبارت‌ها و جملات طولانی و پر از حرف ربط بیگانہ پیدا کردہ است. فکر می‌کنم اگر ابوالحسن نجفی در عنوان کتابش تجدید نظری می‌کرد، شاید دیگر لازم نبود نزدیک سی سال یک‌تنہ بایستد و از دغدغہ‌ها و نگرانی‌هایش برای زبان فارسی دفاع کند. بہ تجربہ ثابت شدہ کہ امر و نہی کردن بہ مخاطب، کمی سخت‌تر و با عتاب و خطاب بیشتری جواب می‌دهد تا صحبت از موضع اطلاع‌رسان صرف. بہ همین دلیل غلط‌نویسیم تبدیل شد بہ یکی از پربحث‌ترین فرهنگ‌های زبان فارسی.

اما دیدہ شدن این کتاب، دلیل مہم‌تری ہم داشت: نیاز بہ وجود یک شیوہ‌نامہ فارسی‌نویسی. ہمین حالا مترجم‌ها و نویسنده‌هایی کہ با بیش از یک ناشر کار کردہ‌اند، بہ‌خوبی می‌دانند کہ ہر نشر، شیوہ‌نامہ خاص خودش را دارد؛ طوری کہ اگر بنا بہ

دلایلی بخواهیم متن کتابی را که روزی با ناشری کار کرده‌ایم، تحویل ناشر دیگری بدهیم، متن دوباره باید مراحل نمونه‌خوانی را گذرانده و طبق سلیقه ناشر جدید چیده شود. مجلات و روزنامه‌ها هم از این قاعده مستثنا نیستند؛ چراکه هرکدام باید به سلیقه خودشان متن را بچینند. هرچه مجموعه مستقل‌تر باشد، سلیقه‌ها پراکنده‌تر و بی‌قاعده‌تر آند. کافی‌ست نگاهی بیندازیم به شبکه‌های اجتماعی. به‌ندرت می‌توانیم دو متن بخوانیم که هردو به شیوه‌ای یکسان نوشته شده باشند. به عنوان مثال، هنوز تکلیف نویسنده فارسی‌زبان با مطابقت کردن یا نکردن فعل با فاعل بی‌جان معلوم نیست. همین مشکل را با الف مقصوره، همزه، تنوین، جدانویسی ضمیر ملکی، ترکیب کلمه‌های بیگانه با پسوند و پیشوندهای فارسی و... دارد. توی چنین آشفته‌بازاری که اساتید و مدعیان گویا هیچ‌کدام دیگری را قبول ندارند، جسارت می‌خواهد کسی یک‌تنه پا پیش بگذارد و پیشنهاد یا توصیه‌ای برای فارسی‌نویسان داشته باشد. آقای نجفی اما نزدیک به سی سال پیش با انتشار این کتاب، دیکته نوشته‌ای را تقدیم مخاطب کرد و غلط‌هایش را شنید و با انتقادات و ایرادهایی هرچند سختگیرانه که اساتید فن از کتاب گرفتند بزرگ‌منشانه روبه‌رو شد و سپس با تصحیح چاپ‌های بعدی، حسن نیت خود را برای زیاترنویسی زبان فارسی اثبات کرد. البته درک حسن نیت ایشان با خواندن مقدمه و بعضی توضیحاتی که در متن کتاب آمده، چندان هم سخت نبود و نیست. بهتر نبود کمی ملایم‌تر و افتاده‌تر به این کتاب نگاه می‌شد تا حالا همین حلقه چند هزار نفره ناشر و مترجم و نویسنده یا به تعبیری، اهل قلم، دست‌کم از یک شیوه‌نامه پیروی می‌کردند؟ باعث تأسف است جمله‌ای که سی سال پیش در مقدمه کتاب غلط‌نویسیم به عنوان دغدغه نویسنده کتاب آمده، هنوز هم صدق می‌کند و هنوز برای این نگرانی هیچ راه‌حلی وجود ندارد: «ترجمه لفظ‌به‌لفظ اصطلاحات و ترکیبات خارجی که عمدتاً در سال‌های اخیر بر اثر شتابزدگی خبرگزاری‌ها و سهل‌انگاری مترجمان و نارسایی زبان دانشجویان از فرنگ برگشته در مطبوعات و رادیو و تلویزیون و بسیاری از کتاب‌ها رواج یافته، با روح و طبیعت زبان فارسی مغایر است.» ترجمه لفظ‌به‌لفظ، با افزایش روزافزون تعداد ناشران و مترجم‌های زبان انگلیسی و زبان‌های دیگر و به دلیل سرعت دسترسی به کتاب‌های روز و در نتیجه، وجود رقابتی پنهان برای انتشار هرچه سریع‌تر بعضی کتاب‌های پرمخاطب، حالا دیگر معضلی جدی‌ست؛ معضلی که قطعاً با کمک به نویسنده نگران غلط‌نویسیم، خیلی زودتر از این‌ها می‌شد برایش کاری کرد. چرا قطعاً؟

نگاهی دوباره به غلط‌نویسیم ۳۹/۷۷۷

وقتی اجازه خواستم برای بازترجمه پنج داستان از رومن گاری که ایشان حدود چهل سال پیش‌تر ترجمه کرده بود، با خوشحالی تأکید کرد که حتماً بعد از چهل سال، ترجمه بهتر و به‌روزتری نیاز است. قطعاً درک نگرانی‌ها و به‌دنبالش همکاری با نویسندگانی با چنین وسعت دید و دانشی، می‌توانست اوضاع بهتری را برای فارسی‌نویسی امروز رقم بزند.

کاش جای کتاب غلط‌نویسیم، دغدغه‌ی نویسندگانش را جدی‌تر می‌گرفتیم.
